

آگاهی، برابری، آزادی

سلسله بحثهایی در رابطه با اندیشه شریعتی (بخش دوم)

آنگونه که قبلاً مطرح کردیم استراتژی خودآگاهی بخشی سازمانگرایانه حزبی بر پایه نقد قدرت، ثروت و معرفت (یا همان زور، زر و تزویر) برای پاسخ به یک ضرورت اجتماعی، تاریخی ست و آن وجود این سه اقنومی ست که لزوماً جدا از هم نیستند و بقول معلم شهید گاهی در یک چهره هم ظاهر شده است. بنابر این بر پایه اندیشه شریعتی در پاسخ به ضرورت مبارزه با یک ساخت سه گانه قدرت، ثروت و معرفت باید استراتژی را مطرح کرد که در بر گیرنده پاسخ به هر سه وجه این ساخت باشد و آن همان آگاهی، برابری و آزادی است.

نقد معرفت بر پایه آگاهی و قبول پلورالیسم در عرصه اندیشه ها و افکار
نقد ثروت بر پایه برابری و سوسیالیسم
و نقد قدرت بر پایه آزادی و دموکراسی .

از همین روست که ما شعار آگاهی، برابری و آزادی که شعار قبلی معلم شهید مان می باشد، جایگزین شعار عرفان، برابری، آزادی که اکنون در دست دوستان و دشمنان شریعتی بصورت یک شعار استراتژیک طرح شده است، می نماییم. چرا که عرفان نمی تواند مبنای یک استراتژی اجتماعی قرار گیرد و واضح نقد معرفت باشد. شریعتی عرفان را در رابطه با اجتماع مضر میداند و خودش صراحتاً در کتاب اسلام شناسی اشاره میکند که حتی عرفان مولانا، مضر به حال جامعه است و عرفان را برای حرکت فردی مفید میداند. بنظر ما کشاندن شعار عرفان، برابری، آزادی به عرصه اجتماع جای نقد دارد. البته اشاره کنیم که او سعی دارد با طرح این شعار، بیشتر یک جمع بندی تاریخی داشته باشد نه اینکه بصورت شعار یک حزب مطرح شود که این شعار، یک شعار جمعی و اجتماعی نیست و نمی توان بر پایه آن استراتژی بنا نمود.
با عرفان، برابری، آزادی نه میتوان تشکیلات ساخت و نه میتوان ایدئولوژی تدوین کرد و نه میتوان استراتژی تنظیم نمود. باید به صورت جنبشهای سه گانه آگاهی بخش و عدالت طلبانه و آزادی خواهانه تبلیغ نمود و تبیین کنیم نه بصورت عرفان برابری آزادی.

عرفان جنبش نیست. عرفان اگرچه در رابطه با حرکت های مقطعی و زمانی، صورت روشنگرانه داشته و دارد ولی در عرصه اجتماعی، تاریخی جنبش نبوده است. همانگونه که شریعتی می گوید اصل عرفان بخاطر اینکه بر مبنای بی مقداری دنیا و بی اختیاری انسان استوار بوده یک حرکت ضد اجتماعی ست. و کسانی که سعی می کنند در شرایط جدید (امثال آقای سروش) بر پایه عرفان، ایدئولوژی بنا نهند اگر نگوئیم مغرضانه، که، ساده لوحانه گام زدن در راهی انحرافی ست چرا که وقتی دنیا بی مقدار و انسان بی اختیار فرض شود دیگر چه نیازی به حرکت و مبارزه است؟ شریعتی در جایی می گوید: "همه شما در رابطه با ارزش و اهمیتی که من به مولانا قائم و آن را جزو یکی از پنج روح بزرگ بشر میدانم، و او را سر غافله دار بزرگ کاروان بشر میدانم، مطلع اید، ولی این را هم بدانید که کلا عرفان در هر شکل و صورت اش چه عرفان حافظ، بقول اقبال و چه عرفان مولانا بقول شریعتی همه اینها ضد جامعه هستند و همه اینها اختیار انسان را به دنیای بی مقدار و می نهند که دیگر نیازی به مبارزه و نیازی به حرکت و فعالیت ندارد.

همانگونه که قبلاً اشاره شد برای تبیین مبنای این استراتژی، شریعتی پنج کنفرانس برگزار کرد که بعنوان آخرین کنفرانس های دکنتر قبل از مرحله زندان مطرح می باشد.

کنفرانس اول در مهر ماه 1351 در دانشگاه فرح سابق (الزهرای فعلی) بنام استعمار برگزار گردید. معلم در آن کنفرانس، استراتژی خودآگاهی اعتقادی، خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی انسانی را مطرح کرد. البته قبل از آن سه نوع ایدئولوژی را بعد از دوران زندان مطرح کرده بود که بنظر می رسد حاصل دستاورد های دوران زندانش می باشد و آن، ایدئولوژی طبقاتی، ایدئولوژی ملی و ایدئولوژی انسانی می باشد.

کنفرانس دوم، کنفرانس شیعه یک حزب تمام است. شریعتی قبل از این کنفرانس، شیعه را یک مقوله تاریخی و در مرحله بعد شیعه را یک پدیده طبقاتی می دانست. در پروسس نهائی، شیعه را به عنوان یک پراکسیس تاریخی، اجتماعی مطرح کرد. این پروسه سه گانه (شیعه تاریخی، شیعه طبقاتی و شیعه پراکسیس) شیعه را از حصار و محدوده جنگ کلامی، فقهی، تاریخی که در آن گرفتار بود، رها کرد و شیعه را به عنوان یک مقوله، درون پروسه پراتیک تاریخی، در عرصه پراکسیس تاریخی، اجتماعی و در عرصه مبارزات طبقاتی و بالاخره در تحلیل نهائی به

عنوان یک تشکیلات سازمانگرایانه حزبی مطرح نماید و این اوج حرکت و اندیشه شریعتی است که توانست این پراکسیس نظری، عملی را بدست آورد.

کنفرانس دیگری که در همین مرحله انجام گرفت و در آخر اسلام شناسی بعنوان درس چهارم مطرح شد. تفسیر سوره انبیاء بود. که در آن کل جنبش انبیاء را از آغاز تا پایان بصورت مشخص و کنکرت، در عرصه تاریخی و طبقاتی مطرح می کند. کنفرانس دیگری که در آن شرایط برگزار شد، قاسطین، مارقین، ناکثین بود که در آبان 51 در حسینییه ارشاد (در شب اول ماه رمضان) برگزار شد. در این کنفرانس، شریعتی مبارزه طبقاتی را کاملاً و بطور مشخص بعنوان پایه جنبش مطرح می کند.

بنابراین شریعتی در تفسیر سوره انبیاء، کل تاریخ انبیاء را بصورت مبارزه طبقاتی، تاریخی مطرح می کند و در شیعه یک حزب تمام، شیعه را بعنوان یک پدیده تاریخی، طبقاتی و آنگاه به مثابه یک پراکسیس تاریخی و در قاسطین، مارقین، ناکثین، کلا اسلام را بعنوان یک پدیده تاریخی و یک پدیده دیالکتیکی و یک پدیده طبقاتی، مبارزاتی مطرح می نماید.

کنفرانس آخر (آبان ماه 1351) کنفرانس تفسیر سوره روم ، پیام امید به روشنفکر مسئول می باشد. شریعتی در این کنفرانس بحث کل تاریخ را بر این اساس تبیین می کند که سراسر آن مشحون از مبارزه طبقاتی ست. این 5 کنفرانس که تئوری پنجگانه شریعتی می باشد می تواند مبنائی گردد که بر پایه آن اندیشه شریعتی را بر اساس متدولوژی خودش نقد نماییم. تا بتوانیم بر اساس آن به پراکسیس نظری خودمان پردازیم. برای آنکه ما نقد شریعتی را آغاز کنیم راهی نداریم جز اینکه در دو عرصه این نقد انجام گیرد:

1. نقد ایدئولوژی شریعتی.

2. نقد استراتژی شریعتی.

قبل از اینکه به این نقد پردازیم، باید دو تا اصطلاح را روشن کنیم، یکی اصطلاح تبیین و دیگری اصطلاح تدوین. هنگامی که ما در رابطه با تبیین صحبت میکنیم منظورمان از تبیین بیان آنچه که در پیوند با یکدیگر است و یا فلسفه و متدولوژی یک اندیشه است آنچنان که خودش مطرح می کند و ما تبیین میکنیم.

ولی در تدوین ما صحبت از آنچه که یک اندیشه باید باشد، صحبت میکنیم. ما در بحث نقد اندیشه شریعتی باید به دو تا مؤلفه توجه داشته باشیم یک مؤلفه ما در عرصه تبیین و یک مؤلفه در عرصه تدوین داریم و نیاز اصلی و اساسی ما تدوین اندیشه شریعتی است، چون اصل اولی که باید در نقد اندیشه شریعتی به آن توجه کنیم این است که اندیشه شریعتی تا این لحظه تدوین شده نیست.

قبل از اینکه مبحث نقد شریعتی را شروع کنیم لازم است نظرمان را در رابطه با تدوین اندیشه شریعتی مطرح نماییم. تدوین اندیشه شریعتی عبارت است از **دستگاه مند نمودن اندیشه شریعتی بر مبنای اندیشه حزبی** ، چون شریعتی در پروسه تکوین اندیشه اش، در پروسه تکوین استراتژی خویش مراحل مختلفی را طی کرده که گاه کاملاً پارادوکسی است و در پیوند با یکدیگر قرار ندارند. یعنی شما شریعتی را در عرصه استراتژی نجات اسلام قبل از مسلمین و یا مثلاً با استراتژی خون و پیام (پیامی که شهیدان به ما دادند این است که اگر میتوانی بمیران اگر نمیتوانی بمیر) را در نظر بگیرد با استراتژی اقدام عملی سازمانگرایانه توده ای که شریعتی در درس اسلام شناسی در رابطه با سید جمال مطرح میکند (و در آنجا انتقاد میکند که سید جمال از حاکمان شروع کرد و به شکست رسید، عبه از روحانیت شروع کرد به شکست رسید تنها راهی که وجود دارد این که ما از مردم شروع کنیم) ، پارادوکسی آشکار دیده میشود. و علت آن را در تاریخی بودن پدیده ای بنام شریعتی می دانیم آنگونه که خود در باره مارکس مطرح نمود. بر این اساس باید اندیشه شریعتی را بر پایه آخرین دستاوردش که اندیشه حزبی ست تدوین نمود تا چراغ راهی در برابر استراتژی سازمانگرایانه حزبی وی می باشد.

ادامه دارد